مفاهیم کلیدی جامعه شناختی در قالب دوگانه ها

ایده آلیسم – ماتریالیسم

حمیدرضا جلائی پور: **ایده‌آلیسم idealism**: طبق این اندیشه، جهان پیرامون ما جهانی از آگاهی ها، ارزش ها، معانی و کنش های هدفمند بین الاذهانی و فرهنگی است که توسط اعضای آن خلق می شود. بنابراین برای توضیح و تبیین این جهان باید ابتدا این معانی و ارزش ها را بفهمیم.

ماتریالیسم materialism: براساس این اندیشه، جامعه از ساختارها و نهادهایی واقعی و عینی تشکیل شده است. شالوده های تاریخی، اقتصادی، سیاسی، فن شناسانه و اجرایی این ساختارها، نهادها و سازمان ها، ماهیت آن ها را مشخص می کنند و فعالیت های اجتماعی ای را که در آن ها صورت می گیرد، تولید می نمایند.

■ مفاهیم مرتبط

رئالیسم realism: بر اساس این اندیشه، واقعیت اجتماعی، مستقل از درک تجربی ما از آن، وجود خارجی دارد و ساختاری عینی متشکل از یک سازمان نظام مند و مولد است که اشکال اجتماعی و مناسبات اجتماعی درون آن را مشخص می کند. بنابراین برای توضیح و تبیین جهان اجتماعی باید از این ساختار و مناسبات عینی در دنیای خارج، درکی نظری داشته باشیم.

برساخته گرایی constructionism: بر پایه این اندیشه، واقعیت اجتماعی از طریق نظام های معنایی، شناختی و اَعمال قیاسی به طور تاریخی و بازتابی ساخته می شود، شکل می گیرد، نمایانده می شود و سامان می گیرد.

دیوید والش

■ ملی گرایی – جهانی نگری

ملی گرایی nationalism: این مفهوم به روند رو به رشدی در طول دوران مدرن اشاره دارد که طی آن دولت ها و ملت ها برای خود هویت های حفاظت شده و جزیره مانندی ایجاد کردند، برای خود مرزهای جغرافیایی و فرهنگی تعیین کردند و از هر نوع علاقه و منفعتِ جمعیِ گسترده تر (خارج از این مرزها) روی گرداندند (مگر برای تجارت یا ائتلاف). ملت ها از مرزهایشان، غیرتمندانه پاسداری می کنند.

جهانی باوری internationalism: ایدئولوژی ای است که هیچ گاه ظرفیت هایش محقق نشده و در مقابل صرفاً به مسلک های سیاسی خاصی همچون سوسیالیسم تعلق داشته است. این ایدئولوژی از همکاری بین المللی و میان فرهنگی و ادغام جهانی سخن می گوید، درحالی که تاکنون نزدیک ترین چیز به یک اجتماع بین المللی، بازار مشترک اقتصادی اتحادیه اروپا بوده است که بر پایه سرمایه داری بین المللی شکل گرفته (درست برخلاف ایدئولوژی سوسیالیسم).

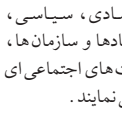

مکتب خانه

جوزف لوبرا

آثار اپیکور ـ وصیت نامه

«فلسفه اپیکور شاید والاترین اندیشه ای است که تاکنون به ذهن آدمی خطور کرده است.»

جرج سانتایانا

مسعود زنجانی: از اپیکور دو وصیت نامه نیز در دست است؛ یکی روحانی که او در آستانه مرگ خطاب به شاگردش ایدومنئوس نوشته است و دیگری حقوقی که در آن به وصایایی اشارت دارد که دوستی و همزیستی با شاگردانش برایش ایجاب می کرد. هر دو را دیوگنس لائرتیوس (سده سوم میلادی)، در کتاب ارزشمندش، «حیات فیلسوفان نامی»، به ما انتقال داده است. در نامه به ایدومنئوس چنین آمده است: «این نامه را در آخرین روز فرخنده زندگی خویش برای تو می نویسم. روده ها و مثانه ام سخت درد می کند؛ دردی وصف ناپذیر. ولی، همه این دردها را با تجدید خاطر محاورات و مباحثاتی که با هم داشتیم به هیچ می انگارم.» در وصیت نامه حقوقی اش «باغ» خود در آتن را که در زمان حیاتش مدرسه ای در آن برای تعلیم و ترویج فلسفه بر پا کرده بود، به شاگردان و علاقه مندان فلسفه می بخشد تا هم در آن زندگی کنند و هم به فلسفه بپردازند. وصیت می کند هرمارخوس که «با من در مطالعه فلسفه پیر شده است» به جانشینی مدرسه درآید و همچنین عواید و ترتیباتی را در نظر می گیرد تا او و دیگر شاگردانش، چیزی کم نداشته باشند. وصیتنامه همچنین مقرر می داشت، از عواید اموالش در بیستم هر ماه، صرف برگزاری مراسم قربانی برای خود و مترودوموس (شاگرد اپیکور که قبل از استاد درگذشت) شود و هر سال، مراسمی نیز به مناسبت سالروز مرگش برگزار شود. البته این بخش از وصیتنامه بعدها مورد انتقاد سخت سیسرون قرار گرفت. وصیت نامه اپیکور حاکی از احساس دوستی عمیقی است که نشان می دهد که او چه روح ظریفی داشته است: «دوستی از سودمندی زاده می شود.» باید یادآوری کرد همو در جایی دیگر نوشته است: «دوست مرده یادش هم مطبوع است» و نیز: «درخت دوستی بنشان. از آن دینی بساز، و به ستایش آن برخیز. زیرا دوستی چیزی شیرین، زیبا و مقدس است. شفقت دوستانه تنها ارمغان تسلی بخشی است که در این جهان پر از شک و تردید، در جان و دل داریم. اگر

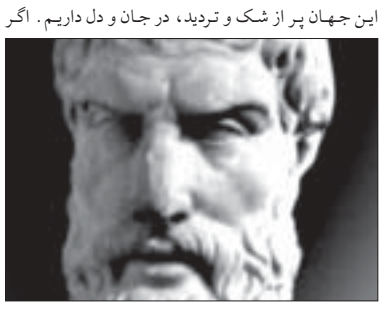

مرارت های زندگی قادر است ما را با مرگ پیوند دهد، لذات و شادی های ناشی از دوستی نیز ما را با زندگی آشتی می دهد.» آری، چنین بود مردی با مزاج ضعیف و روح نجیب که دشمنانش وی را به هرزگی و هوسبازی متهم ساخته اند و حال آنکه او در وصف اخلاق مبتنی بر لذت، چنین آورده است: «آنچه زندگی را دل انگیز می کند شراب خوارگی یا زن بارگی یا خوان رنگین توانگران نیست، بلکه فکری مقرون به قناعت است که علل هر شوق و هر نفرتی را با آن بتوان دریافت و آرایی را که موجب اضطراب نفوس باشد از سر به در کرد.» اپیکور سال ها مورد تقدیس و تکریم شاگردان و پیروان خود بود. اشعار زیبایی که لوکرتیوس، (فیلسوف رومی سده اول میلادی)، در منظومه «دربارهٔ طبیعت»، سروده و او را تا حد خدایی ستوده، حکایت از این شور و اشتیاق مریدانه دارد: «او یکی از خدایان بود، آری خدا بود، نخستین کسی بود که این گونه زندگی را که حکمت می نامیم بازیافت.» اما از آن سو، فلسفه مادی گرایانه اپیکور سبب شد تا دانته با قرار دادنش در طبقه ششم دوزخ، یعنی طبقه مخصوص مرتدان، او را به کیفری سخت رساند: «در اینجا، اپیکور و مریدانش، که روان را با جسم می میرانند، گورستانی برای خویش دارند.»

کلاسیک ها

masoud@vivaphilosophy.com

جلسه معرفی امبرتو اکو در خانه هنرمندان ایران

صحبت از یک ایتالیایی همه کاره

روبرتو توسکانو سفیر ایتالیا در ایران به همراه مترجم اثر، عکس سایت خانه هنرمندان، کیان امانی

فرناز شهید ثالث: «امبرتو اکو» نویسنده، فیلسوف، زبان شناس، نشانه شناس و هنرمند معاصر ایتالیایی در ایران چندان شناخته شده نیست. اما معدودی که آثار او را بیشتر به زبان های غیر فارسی، خوانده اند و فهمیده اند، ارزش ادبی – فلسفی او را خوب می دانند. شاید همین ارزشمند بودن و در سایه ماندن او باشد که مسئولان مجله «بخارا» را واداشته تا شماره ۵۲ تابستان ۱۳۸۵ را به «امبرتو اکو» اختصاص دهند و ویژه نامه ای منتشر کنند که دست کم معرفی نامه ای باشد از زوایای مختلف شخصیت «اکو» برای خوانندگان فارسی زبان.

اقدام مجله بخارا، با برگزاری شفاهی آن در خانه هنرمندان ایران همراه شد. روز یکشنبه ۲۵ تیرماه ۱۳۸۵ علی دهباشی با توضیح کوتاهی در مورد سابقه فعالیت های مجله بخارا در معرفی نویسندگان بزرگ دنیا گفت: «این نخستین بار است که یک مجله ادبی فارسی برنامه ای مفصل برای یک نویسنده معاصر برگزار می کند.» یعنی: «نگاهی جهانی به ادبیات را دریافته ایم.» دهباشی از «اکو» برای حضور در این مراسم دعوت کرده بوده اما به جای او نامه دست نویس تشکرش آمده که: «تنها از این بابت متاسفم که سدزبانی مانع از آن می شود که نوشته های شما را بخوانم» و امید به اینکه «روزی، روزگاری گذرم به آن طرف ها بیفتد. مگر می شود کشور شما را ندید.» «روبرتو توسکانو» سفیر کشور ایتالیا در ایران که دهباشی او را سفیری اهل فرهنگ می نامد، نخستین مهمان برنامه است که می خواهد توصیفی از «امبرتو اکو» ارائه کند. به گفته توسکانو: «اگر کسی بگوید که تصویر روشنفکر، دوره اش به سر آمده و جای آن را چهره دانشگاهیان وزین و شومن های سطحی گرفته است، وجود امبرتو اکو برای باطل کردن این ادعا کفایت می کند.» او عقیده دارد «اکو» را نمی توان به درستی توصیف کرد چون: «نمی توان او را تنها به یک حوزه اندیشه محدودکرد و دقیقاً به همین دلیل او روشنفکری است تمام عیار. یا اگر بخواهیم تعبیری به زبان آلمانی که خودش دوست می دارد به کار بریم باید او را یک روشنفکر ازلی بنامیم.» و بعد تعبیری از آیزایا برلین می آورد که: «همچون روباهی که یک نفس می دود، بی آنکه دم به تله بدهد.» از رمان به مقاله، از مضامین روز به مباحث دقیق زبان شناسی، به تعبیر «توسکانو» در بین گونه های ادبی حرکتی افقی می کند و در میان دوره های تاریخی، حرکتی عمودی.

او سپس چند جمله ای در مورد ویژگی های شخصی «اکو» می گوید و به اینجا می رسد که: «یک ایتالیایی به تمام معناست. اما جهانی بودن را فراموش نمی کند.» «توسکانو» بعد از این توضیحات اقدام مجله بخارا در اختصاص دادن شماره ویژه ای به «امبرتو اکو» را به فال نیک می گیرد و آن را قدمی مهم در حرکت به سوی شناخت فرهنگ های مختلف می بیند: «گفت وگو با فرهنگ های دیگر می تواند بالندگی و شکوفایی به بار بیاورد. چیزی که همگی آرزومند آن هستیم.» «محمد صنعتی» مترجم و منتقد ادبی از جمله ایرانی هایی است که «مرزهای تفسیر» امبرتو اکو را به خوبی می شناسد و از نحوه آشنایی اش با آثار اکو می گوید و به دلیل اهمیت حضور اکو در فرهنگ کنونی ما می پردازد که «اگر چه به نظر می رسد دانشگاه های ما اهمیتی به مسئله نمی دهند، اما خوانندگانمان ضرورت آشنایی با آرا و اندیشه های اندیشمندان دوره خود را درک می کنند.» به عقیده صنعتی همین درک نیاز است که باعث شده در یک دهه گذشته بیش از طول یک قرنی که از آشنایی ایرانی ها با تجددخواهی می گذرد به آشنایی با متون اندیشمندان پرداخته باشیم. او این دوره را نهضت ترجمه جدیدی می نامد که یادآور همان نهضت ترجمه از زبان یونانیان که در سرزمین «اکو» اتفاق افتاد یا آنچه مامون عباسی دستور به انجامش داده است، مسئله ای که «اصلی ترین بخش گفت وگوی تمدن ها است و همیشه همزمان با برخورد تمدن ها روی داده است.» و گویا امروز باز در همین نقطه ایستاده ایم و حالا گفت وگو با «اکو» که می گوید ورودش به ایران بسیار تاخیر داشته، گام دیگری برای کامل کردن این راه است. صنعتی بخشی از صحبت هایش را به بازخوانی نقش ترجمه در آشنایی ما با جهان اختصاص داده و از کج فهمی ها و برداشت های نادرستی که به دلیل ترجمه های غلط – حتی در میان خود کشورهای اروپایی – از آرا و اندیشه های بزرگان شده است، صحبت می کند: «در این تفسیرها و تاویل هایی که با کج فهمی همراه شده و به رمز و راز فرهنگ ما اضافه شده است پست مدرنیسم می تواند به نهیلیسم بی در و پیکری تبدیل شود که بسیار خطرناک است.» دقیقاً در همین نقطه است که: «خردپذیری و واقع بینی اکو به شدت ضروری می نماید تا به ما بگوید هیچ چیز به معنی حد و مرز بودن یا به عبارتی بی در و پیکر بودن تفسیر ما از واقعیت نیست، تا جایی که برای مثال نشود اینشتین را از گوجه فرنگی بازشناخت.» نظر صنعتی این است که در وضعیت فعلی جامعه ما، که او از نظر ترجمه و تفسیر کردن آرای دیگران، آن را آشفته بازاری می بیند، بیش از آنکه به آرایی پرابهام و پرابهام که در آن به اشباع رسیده ایم نیاز داشته باشیم، به داشتن اندیشه هایی روشن محتاجیم: «قطعاً آشنایی با ریکور، گادامر و اکو که آرایی روشن تر و منطقی تر دارند به این جریان کمک می کند. او به خصوص مطالعه کتاب های «مرزهای تفسیر» و «تفسیر و فراتفسیر» را به علاقه مندان این حوزه توصیه می کند. نکته دیگری که در آثار «اکو» برای علاقه مندان ادبیات، به خصوص برای ایتالیایی زبان ها بسیار جذاب است و البته در ایران کمتر از دیگر ابعاد فکری و فعالیت های او غریبه مانده، طنزنویسی اوست. دهباشی برای جبران این ناشناسی، بیست قطعه از داستان های کوتاه طنز او را برای این شماره بخارا انتخاب کرده است. از میان این بیست داستان، سه قطعه برای اجرا در برنامه در نظر گرفته شدند: «متاسفیم که نمی توانیم اثر شما را چاپ کنیم.» ترجمه رضا سیدحسینی و اجرای ناهید شاهوردیان، «چطور می توان در پاسخ از به کار بردن «حتماً» پرهیز کرد» ترجمه و خوانش ناهید طباطبایی و «چطور از موبایل استفاده نکنیم» با ترجمه و اجرای مهرنوش بهبودی. در مجله بخارا، سرفصل های مختلفی برای معرفی «اکو» در نظر گرفته شده است. سالشمار زندگی و کتاب های او آمده است. سه مقاله با موضوع نقد ادبی از او و مقالاتی در مورد نظریه نقد ادبی او دیده می شود. بخشی جداگانه به نظریات اکو درباره تاویل، زبان و ترجمه اختصاص دارد. «امبرتو اکو و نشانه شناسی»، مقاله ای از محمد ضیمران به همراه دو مقاله ترجمه شده با عنوان های «نشانه شناس و جامعه شناس» و «جنگ چریکی نشانه شناختی» هم در قسمت نشانه شناسی منتشر شده است. در مورد فلسفه، سینما و موسیقی، اینترنت و اطلاعات هم بخش های جداگانه ای به مقالات اکو، یا مقالاتی که دیگران در مورد نظریات او نوشته اند. علی دهباشی در پایان مراسم معرفی آثار و شخصیت امبرتو اکو در خانه هنرمندان ایران می گوید: «صحبت از اکو تازه آغاز شده است.» همان کسی که نمی دانند او را در کدام یک از گروه ها و دسته بندی های ادبی و فلسفی می توان جای داد. «حقیقت این است که هیچ سبک و ایسمی بر دورانی که ما در آن به سرمی بریم حاکمیت مطلق ندارد.» به همین دلیل است که: «نویسنده ای چون اکو، با آن نگاه یکسر طنزآمیز و مدرن خود به جهان پیرامون، ادبیاتی کاملاً متفاوت می آفریند و ما را نیز وامی دارد تا با نگاهی دیگر به دنیا بنگریم. دنیایی که دیگر به هیچ روی ساختار گذشته را ندارد و شاید به تعبیر اکو اصلاً فاقد ساختار است. در چنین جهانی هیچ چیز دیگر جای خود نیست. همه چیز درهم می ریزد و اکو تصویرگر همین درهم ریختگی، همین دگرگونی است. ترسیم کننده جهانی بی ساختار که هیچ نظمی را برنمی تابد اما به زعم اکو در همین بی نظمی، ساختار و نظمی نهفته است که نگرشی دیگر می طلبد تا آن را بیابیم.»

شاید امبرتو اکو را به همین زودی ها در تهران ببینیم، شاید دانشگاهیان ایرانی هم بخواهند روند اهدای دکترای افتخاری به اکو را که دانشگاه های معتبر دنیا پی گرفته اند، ادامه دهند. شاید کسانی مثل محمد صنعتی هم که به گفت وگوی رودررو با اندیشمندان روز دنیا فکر می کنند، به ایده آل خود برسند.

پول را بردار و فرار کن

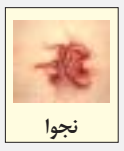

نجوا

حمیدرضا ابک: در هیاهوی جام جهانی، نظام قضایی ایتالیا به محکومیت یوونتوس رای داد. مردمی که تا دیروز از اتفاقات رخ داده در سری A عصبانی بودند و مصرانه پیگیر روشن شدن تکلیف تیم یوونتوس، امروز موضع جالبی گرفته اند. یوونتوس محکوم شده که به سری B کوچ کند و بازی های لیگ دسته دو ایتالیا را با ۳۰ امتیاز منفی آغاز کند. یعنی اگر ۱۰ بازی اول را هم ببرد، تازه با امتیاز صفر در انتهای جدول قرار می گیرد. مگر اینکه بخت برگشته دیگری پیدا شود و هر ۱۰ مسابقه را ببازد و تفاضلش از یوونتوس بدتر باشد و فانوس به دست جدول شود. صعود یوونتوس به سری A به لحاظ فلسفی ناممکن نیست. شاید همین نکته به موضع مردم دامن زده است. مردم می گویند: «چه لذتی دارد اگر یوونتوس امسال به سری A صعود کند و حال همه را بگیرد.» یک مثال دیگر. قاتل یک پروژه قتل های زنجیره ای را پس از چهلصد فقره قتل و تجاوز و دزدی و کلاهبرداری دستگیر می کنند و به حبس ابد محکوم. تک تک مردم به روش های مختلف، ابراز انزجار خود را از این محکوم به مرگ تدریجی اعلام می کنند و بعضاً شکایت می فرمایند که چرا اعدامش نکردید. دو روز بعد از دستگیری، قاتل مربوطه فرار می کند و این بار مردم می گویند: «عجب جربزه ای داشت. دمش گرم.» قاتل گرامی، باز هم در کانون توجه مردم قرار می گیرد؛ اما این بار به عنوان عنصری محبوب که از گارد آهنین قانون رد شده است و به ریش نظام قضایی می خندد. چرا؟ فقط همین را می خواهم بدانم. همدلی با یوونتوس و قاتل زنجیره ای از کجا نشات می گیرد؟ چرا ما با تمام احترامی که برای قانون قائلیم و اصلاً وضعش کرده ایم که نگاهبانمان باشد، در عمق هزارتوی وجودمان چشم به راه فرار جورج کلونی از زندان «خارج از دید» می مانیم؟ احتمالاً قضیه پیچیده تر از یک حس ماجراجویانه صرف است. احتمالاً ما هنوز در گوشه ای از وجودمان با «قانون» خرده حساب های باقی مانده ای داریم؟ چرا؟ آیا قانونگذار، در هر سرزمینی، حق اعمال خشونت را منحصر به خود و دولت کرده و مردم با اینکه خودشان این حق را به او داده اند، با مسئله تفویض اختیار خشونت گرایی کنار نیامده اند؟ فکر کنم امید مهرگان باید اسبش را زین کند و تامل کوتاهی بنویسد؛ شاید هم قیصر کیمیایی.

Hamidreza_abak@yahoo.com

رمز داوینچی، رمز رمان

سیاوش جمادی: مسئله رمان رمز داوینچی صحت تاریخی آن نیست. حتی رئالیسم مینیاتوری تولستوی در جنگ و صلح نبرد استرلیتز را با خرافه تقدیر روسی رنگ آمیزی کرده است. رمان نه صفحه حوادث روزنامه است و نه گزارش تاریخی. چنین است رمان های بالزاک کبیر. چنین است بلندونگ الیاس کانتی، اولیس جیمز جویس، قطره اشکی در اقیانوس از مانس اشپربر، از ره رسیدن و بازگشت از کویستلر و تمام آثار کافکا. قهرمانان و ضدقهرمانان هیچ یک از این آثار عیناً همان گونه که در رمان هستند، در عالم واقع نبوده اند. با این همه شناخت نزاع طبقاتی و واقعیت جاری در قرن نوزدهم فرانسه نه از طریق مورخین بل با خواندن آثار بالزاک ممکن است.

عمق بی پناهی انسان قرن بیستم، فشار و اختناق نامریی قدرت، کشمکش جسم و جان برای عدالت و آزادی، تصویر راستین زندگی روشنفکران و قدرتمندان در قرن بیستم در آثار هیچ مورخی ژرف نگرتر از آثار نامبرده مصور نمی شوند. رمان یعنی توصیف دقیق جزییات به نحوی که تعمیم آنچه فراگیر و شامل است، به سخن درآید. رمان اگر در فرانمود این امر عام قویاً موثر باشد، دروغ بودن همه جزییات آن هیچ اهمیتی ندارد. استاندال براساس یک بریده چند خطی از صفحه حوادث روزنامه ای رمان جاودانه سرخ و سیاه را نوشت. تصویر راستین قرن نوزدهم فرانسه را امروز در این اثر می یابیم و نه در آن خبر چند خطی. به همین منوال رمان رمز داوینچی اگر این را نموده باشد که امروزه دیندار آنی است که تکلیف خویش را در افشای کذب مدعیان دینداری بداند، کار خودش را تمام کرده است ورنه کیست که نداند که داستان جام مقدس از دیرباز تاکنون محمل انبوهی افسانه های واهی و خرافه های دروغین بوده است.

محاکمه

مراسم شب مولانا در برلین

مراسم «شب مولانا» از سوی رایزنی فرهنگی ایران در آلمان و با همکاری بنیاد نویهاردنبرگ در برلین برگزار می شود. به گزارش مهر مراسم «شب مولانا» شامل سخنرانی، شعرخوانی، عرضه منتخب آثار مولانا و شمس تبریزی و نیز موسیقی اصیل سنتی ایرانی است که در سال ۲۰۰۷ برگزار می شود.

همچنین قرار است طی برگزاری این مراسم کنفرانسی از فلاسفه و عرفای نامدار دو کشور ایران و آلمان جهت شناسایی آرا و عقاید عرفای دو کشور برگزار شود.

زمان و آگاهی در استرالیا

همایش «زمان و آگاهی» ۲۳ و ۲۴ جولای (۱ و ۲ مرداد) به منظور تبیین فلسفی مفهوم زمان در استرالیا برگزار می شود.

به گزارش مهر این همایش که از سوی مرکز «آگاهی» در سیدنی سامان یافته در نظر دارد بحث ارتباط میان زمان و آگاهی را در فلسفه مورد نظر قرار دهد. در این همایش بحث زمان و آگاهی از منظر پدیدارشناسی، حافظه و زمان آگاهی و همچنین واقعیت زمان از منظر فیزیک و متافیزیک مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

انتشار دیوان اشراق میرداماد

«دیوان اشراق» اثر میرداماد فیلسوف مکتب اصفهان با تصحیح سمیرا پوستین دوز از سوی موسسه پژوهشی میراث مکتوب منتشر می شود. به گزارش مهر کتاب «دیوان اشراق» سروده حکیم و فیلسوف بزرگ استرآباد، میرمحمدباقر بن شمس الدین حسینی ملقب به میرداماد است.

مجموعه اشعاری که از این فیلسوف بزرگ یا شاعر فیلسوف قرن یازدهم به جای مانده است، در دیوانی مشتمل بر قصاید، غزلیات شعر عربی و مثنوی گرانسنگ «مشرق الانوار» گردآوری شده است. اشعاری که در این دیوان گردآوری شده است شعر محض نیست بلکه گنجینه ای از تاملات فلسفی و معنوی فیلسوف مکتب اصفهان است.

فلسفه در مدارس

فدراسیون انجمن های فلسفه در مدارس استرالیا و انجمن فلسفه در مدارس ویکتوریا دو همایش را با عنوان «فلسفه در مدارس» طی روزهای ۳۱ تیر و اول مردادماه در دانشگاه ملبورن برگزار می کنند. به گزارش مهر فدراسیون انجمن های فلسفه در مدارس استرالیا برگزاری همایش روز اول را با سخنرانی دکتر هو از اتحادیه آموزگاران سنگاپور و دکتر سیدنی لینچ از استرالیا برعهده دارد. این همایش در نظر دارد طرح های کارآمد را در زمینه وارد کردن تفکر فلسفی به برنامه مدارس مورد بررسی قرار دهد.

دومین همایش «فلسفه در مدارس» که روز اول مردادماه برگزار می شود برعهده انجمن فلسفه در مدارس ویکتوریا است که با سخنرانی دکتر فیل کام از دانشگاه نیوساوت ولز و ارائه مقالات دکتر لارنس اسلیتر و کلینتون گلدینگ همراه است.

بررسی جنبه های مختلف تفکر درباره خداوند

همایش یک ماهه «بررسی مطالعات فلسفی و دینی» به منظور بررسی تفکر درباره خداوند با تاکید بر ادیان ابراهیمی در ترکیه برگزار می شود. به گزارش مهر این همایش یک ماهه که از اول جولای کار خود را آغاز کرده و آخر جولای (۸ مرداد) به پایان می رسد، نخستین برنامه چهار هفته ای است که به بررسی فلسفی و دینی تفکر درباره خداوند می پردازد. در این همایش ماهیت تفکر درباره دین با تاکید بر ادیان ابراهیمی اسلام، یهودیت و مسیحیت مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. میهمانان و استادان شرکت کننده در این همایش که از سه دین اسلام، یهود و مسیحیت هستند در زمان های شرعی خود در کلیسا و کنیسه و مسلمانان در مسجد سلیمانیه عبادت می کنند.

خبرچین

عواقب حذف حریم در شهر و بنا

محمدرضا حائری: حریم در حال حاضر، در تمامی زمینه ها، در سازمان فضایی شهرهای ایران خدشه دار شده است. فرآیند حذف حریم را در شهرها، از سال های ۴۰ به بعد از ساده ترین عناصر ساختمانی تا پیچیده ترین ترکیب های شهر و پیرامون آن، می توانیم شناسایی کنیم. از دیوار گرفته که در معماری ایرانی، ساختمانی مستقل بوده و توانایی آن را داشته که تعریف کننده فضا، شکل دهنده فضا، ایجادکننده ترکیب فضاها باشد و امروز بدل شده است به یک سطح مسطح کوتاه که فقط اعلام کننده مرزهای مالکیت مطلق زمین است. و پنجره ها که برای درون، نور و روشنایی و هوای تازه و برای بیرون چشم انداز فراهم می کردند و هم اکنون به قاب های مسطح تبدیل شده و مورد اشراف قرار گرفته اند. درگاه ها که حذف شده اند و با حذف آنها، مسیر عبور در پاگرد و پله ها، در محل ورود به فضاها درهم شده است. فضای ورودی به یک سطح جداکننده تقلیل پیدا کرده و وارد واحد مسکونی که می شویم همه چیز عیان می شود؛ خارج می شویم شهر به یکباره آشکار می شود، بی آنکه بدانیم کی به واحد مسکونی رسیده ایم و کی از آن خارج می شویم و چون داخل می شویم احساس درون عارض نمی شود و چون خارج می شویم به یکباره خود را در میان بزرگراه می یابیم. فضاهای حدفاصل و حریم های میانی، بین قلمرو خصوصی و قلمرو عمومی، کاملاً از بین رفته اند. انعکاس فضایی مالکیت مطلق، بر جای مفهوم مالکیت نسبی در شهر نشسته. عرصه خصوصی حریم ندارد. عرصه عمومی حرمت ندارد. تمامی آستانه های صدا، بو، دید و تنفس مورد تعرض قرار گرفته اند. خورشید بدون حریم، سایه می تابد. معادل این مفهوم در سازمان فضایی عبارت است از: حذف فضاهای سرپوشیده ها، ایوان ها و راهوندها که در شهرسازی ایران، انعکاس فضایی تقاطع راه با پدیده های عملکردی و فضایی سر راه بودند (مانند انواع واشدگاه ها، فتاحه ها، میادین و تکیه ها) از بین رفته اند. تسلسل فضایی، بخشه بندی فضایی و سکانس های شهری حذف شده اند. حتی حریم شهرهایی هم که جزیی از اسناد مصوب طرح های جامع هستند، به شدت مورد دستکاری قرار گرفته اند. اکنون می بینیم که بیرون محدوده استحفاظی حریم شهرها، عموماً اشغال شده و در درون حریم هم ساخت و سازهای غیرقانونی بسیار صورت گرفته است. رشد شهر، کوهپایه ها، حریم رودخانه ها، اراضی کشاورزی و باغ های پیرامون شهر را تصرف کرده است. حریم هر شهر، این تنها تنخواه گردان رشد، به سرعت در حال اشغال است. در این فرآیند حذف و جایگزینی، ما (مردم، مسئولان و متخصصان) نقش و تاثیرگذاری برخی از عناصر را مانند اتومبیل بسیار کم رنگ در نظر گرفته ایم. اتومبیل اکنون فاتح شهرهاست و ما تمامی حریم ها را دودستی تقدیم اتومبیل کرده ایم. خواسته یا ناخواسته در برابر اتومبیل سر تعظیم فرود آوردیم و از وسوسه های فروش انواع وسایل نقلیه موتوری و موتورها هم نمی توانیم خودمان را رها کنیم. حاصل آنکه، تمامی عرصه های شهر، قلمروهای عمومی و خصوصی، سوراخ سنبه های تاریخی و تفریحی و همه فضاهای مورد نیازمان را در اختیار اتومبیل و سواره روها قرار دادیم. اگر فضاهای میانی حدفاصل قلمروهای خصوصی و عمومی را حفظ کنیم و در سازماندهی مجدد فضاهای شهرمان حرمت حریم را نگه داریم، کیفیت زندگی دوباره به شهرها، فضاها و بناهایمان بازخواهند گشت.

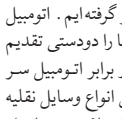

مترو پلیس

ترک پژوهی بدون ایران شناسی ممکن نیست

پروفسور خلیل اینالجیک محقق برجسته تاریخ ترک اظهار داشت: ما ترکان برای مطالعه تاریخ و پیشینه خود نیاز به دانستن زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایران داریم. وی افزود: من مقالات متعددی در رابطه با تاثیر فرهنگ و ادبیات ایران بر ادبیات ترکی نوشته ام. تاریخ مکتوب ما در دوره سلجوقی به زبان فارسی است و در دوره عثمانی هم همینطور. هنر ما برگرفته از هنر ایرانی است. به گزارش ایکرو به نقل از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه وی این مطلب را در دیدار با رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران که ۱۹ تیرماه برگزار شد ابراز داشت. وی گفت: متاسفانه در ترکیه رویکرد سیاستمداران به سوی غرب است و از توجه به شرق که در واقع هویت ما است غافلند و بلکه تمایلی بدان ندارند و آن را نوعی برگشت به عقب می دانند. من معتقدم در دنیا سه تمدن بزرگ وجود داشته یکی تمدن غرب با سابقه تمدن یونان باستان، دوم تمدن چین و سوم تمدن ایرانی که ماندگارترین و غنی ترین تمدن های بشری است. تمدن ایرانی تاثیر خود را بر همه تمدن های بشری گذاشته است. من کتابی را در دست تالیف دارم با عنوان: «تاریخ نساجی» که در آن با استناد به مدارک اشاره کرده ام که نساجی و ریسندگی دوره عثمانی تحت تاثیر تکنولوژی و طرح های نساجی ایرانی بوده و از آن الهام گرفته است. حتی ماشین های بافندگی نیز از ایران آورده شده است. این ترک پژوه مطرح تصریح کرد: مقاله ای در دست تالیف دارم که در آن به تاثیر شعر و ادب ایرانی بر ادبیات دیوانی دوره عثمانی اشاره کرده ام. مینیاتور ما هم متاثر از مینیاتور ایرانی است. البته نباید فراموش کرد که ترک زبانان ایرانی در انتقال فرهنگ و ادبیات ایرانی به ترکیه نقش موثری داشته اند. در این دیدار آقای پالیزدار نیز با اشاره به اینکه یکی از تالیفات استاد با عنوان تمدن عثمانی در حال ترجمه به زبان فارسی است و مکاتبات لازم برای کسب اجازه انجام شده است از آقای اینالجیک دعوت کرد تا در کنفرانسی برای ایرانیان سخنرانی کند و ایشان نیز پذیرفتند. همچنین وی از پیشنهاد رایزن فرهنگی درباره برگزاری همایش هایی برای شناساندن میراث مشترک استقبال کرد و قرار شد با مسئولان دانشگاه مذاکره نماید. خلیل اینالجیک در سال ۱۹۱۶ میلادی متولد شد. در بین سال های ۱۹۷۲ – ۱۹۴۲ به تدریس دروس تاریخ در دانشکده های زبان و تاریخ و جغرافی و دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آنکارا پرداخت.

خبرچین

دانستن یا ندانستن

صالح نجفی: اینکه فیلسوف بودن مستلزم قسمی تنها زیستن است، زیستی که به قول نیچه در گرو آن است که در آن واحد هم حیوان باشی هم خدا، از منظر دانستن دلالت های بدیعی می یابد که به یکی از آنها اشاره می کنم. چیزی ندانستن و با این حال آسوده زیستن کاری است که از انسان ساخته نیست. به بیان ارسطو، «حیوانات با اتکا به نمودها و حافظه زندگی می کنند و از تجربه به هم پیوسته بهره ای اندک دارند.» به تعبیر هگل، «حیوان از مرتبه احساس ساده خود فراتر نمی رود»؛ اتکا به نمودهای محض و حافظه تنها و اسارت در مرتبه احساس ساده خود بر روی هم حیوان را در مرتبه طبیعت و در مرتبه ماقبل زبان نگاه می دارند و راست این است که حیوان نیازی به برتر رفتن از این مرتبه ندارد و همین است که در این نوشته مسامحتاً مرتبه ندانستن می خوانیم، در مقابل انسان اساساً یعنی خودآگاهی، با این تذکر که خودآگاهی به یک معنی آغاز راه است نه فرجام کار؛ چون چنان که پیشتر (در یادداشت های قبلی) اشاره کردیم، اولین گام در این خودآگاهی همان آگاهی به حیوان بودن خود است. انسان حیوانی است که می داند به تمامی حیوان نیست، انسان یگانه موجود در طبیعت است که به تمامی در طبیعت نیست؛ تمام کوشش هایی که می خواهند انسان را تحت عناوین مختلف به تمامی در طبیعت جای دهند (از گفتارهای اسطوره ای که نجات بشر را در بازگشت کامل به طبیعت می دانند، غافل از این که وقتی انسان به تمامی در طبیعت جای گرفت طبیعت دیگر طبیعت نخواهد بود، طبیعت به اعتبار هبوط و اخراج آدمی از آن طبیعت شده است؛ تا گفتارهای علم زده که همه چیز آدمی را از جسم و روان و فرهنگ خلاصه می کنند در فرآیندهایی که باید مورد مطالعه علمی و طبیعت گرایانه قرار گیرد) به انحای متفاوت انسان را به مرتبه ندانستن مطلق یا مفرط بازمی گردانند – بازگشتی که البته محال است. در مقابل، همه گفتارها (ی عقلی یا معنوی و به ظاهر دینی) که می خواهند انسان را به تمامی از طبیعت جدا کنند و به بهانه های مختلف، از ناپاک خواندن غرایز گرفته تا سرکوب هر چه میل و خواهش به اصطلاح غیرعقلانی، در حقیقت می خواهند آدمی را در مرتبه دانستن مطلق – خدایی یا خداگونگی – جای دهند؛ کاری که به همان پایه کار اول محال و بلکه مخرب تر است. موریس مرلوپونتی (۱۹۶۱ – ۱۹۰۸) یکی از بزرگترین فیلسوفان فرانسوی قرن گذشته می گوید: «چیزی که فیلسوف را فیلسوف می کند، یک «حرکت» است: حرکتی پیوسته دانستن را به ندانستن و ندانستن را به دانستن بازمی آورد. [فلسفه] گونه ای آسودن است در این حرکت...» («در ستایش فلسفه»، ترجمه ستاره هومن، ص